

#### بازگشت

### دوراهی فرمانبری از مادر

زندگی رنگ و رویی برای او نداشت. به همسن و سال هایش که نگاه می کرد دلش به حال خودش می سوخت. جوانی به سن و سال او جرئت تصمیم گیری برای خودش را نداشت. از وقتی که خود را شناخته بود مادرش برای او تصمیم می گرفت. حتی وقتی توانسته بود در امتحانات ورودی چند شرکت موفق شود این مادرش بود که با تحکم خاصی گفته بود باید کجا کار کند.

عباس از خودش ناراحت بود، هیچ وقت نتوانسته بود جلوی مادرش قد علم کند و به او بگوید که عباس دیگران پسر کوچولوی چندسال قبل نیست که بشود برایش تعیین تکلیف کرد. او برای خودش مردی شده و باید بتواند در آینده یک خانواده را مدیریت کند. در همین فکرها بود که با صدای مرد راننده به خودش آمد: کجایی مرد؟ نکند کشتی هایت غرق شده اند. خیس عرق شدی، یک دستمال بدم بهت! عباس از جعبه دستمال کاغذی جلوی داشبوردیک دستمال برداشت و صورتش را پاک کرد. هروقت به مادرش و زندگی تلخی که داشت فکر می کرد همین حالت به او دست می داد. چند دقیقه بعد به سرکوهشان رسیدو اسکناسی از جیبش درآوردو به راننده داد. بدون این که دل و دماغ کاری داشته باشد شروع به قدم زدن کرد. از آن جا تا خانه شان چند دقیقه بیشتر راه نبودولی خب برای او هر چه بیشتر طول می کشید بهتر بود. رسیدن به خانه به معنای زجر بزرگی بود. بالاخره به خانه رسید. در راباز کردوواردشد. از سکوت خانه شان تعجب کرد. همیشه صدای تلویزیون گوش فلک را کر می کرد. شاید خواهرش در خانه نبود. کجایی مادر؟

هیچ صدایی به گوش نرسید. سراغ یخچال رفت. یک ظرف میوه شسته شده درون یخچال بود. آن را برداشت و شروع به خوردن کرد.

نیم ساعتی در تنهایی به سر برد. چقدر وقتی مادر و خواهرش نبودند، خانه شان آرامش داشت. بی اختیار نگاهش رو به عکس قاب گرفته پدرش افتاد. پدر حتما از دست مادرش دق مرگ شده بود. مگر یک آدم چقدر طاقت دارد. در همین فکرها بود که صدای مادر میخکوبش کرد: کی آمدی؟

نیم ساعتی می شود.

مادرش در گوشه ای نشسته بود و بعد از کمی حرف زدن بالاخره گفت: خب پسرم وقت آن رسیده که زن بگیری. خودم زنت را انتخاب کرده ام و هفته آینده هم مراسم عقد کنان است. به هیچ چیز کار نداشته باش. با تعجب رو به مادرش کرد، او نمی خواست از دواج کنند آن هم با دختری که اصلا نمی شناخت: آن دختر کی هست؟

مادر سگرمه هایش را در هم کرد: کسی که من انتخاب کرده ام. مگر می شود کسی که من برای تو در نظر می گیرم بد باشد. مگر می شود من کاری بکنم که به ضرر تو باشد. این چه سوالی است که می کنی. زن تو کسی است که من می گویم.

عباس می دانست در این باره بیشتر حرف زن دی فایده است. حرف، حرف مادرش بودو بالاخره در باره مهم ترین مسئله زندگی اش که از دواج بود هم مادرش تصمیم گیرنده بود. یک هفته ذهن عباس در گیر این مسئله بود. یک هفته بود که عباس نمی دانست چه کار کند. دایم در ذهن اش اسامی همه دخترهایی را که مادرش به آن ها علاقه و لطف داشت مرور می کرد. روز عقد کنان فرا رسیده بود. نمی دانست شاد باشد یا غمگین؟ فقط خدا خدا می کرد که انتخاب مادرش زیاد بد نباشد. مادر گفته بود اصلا لازم نیست که دنبال عروس بروی. خودم همه کارها را رو به راه کرده ام. سر سفره عقد کنار عروس نشسته بود. بی آن که بداند آن عروس کیست؟ چندبار سعی کرده بود داخل آینه به چهره عروس نگاه کند ولی او چهره اش را در پیمان چادر پیچانده بود.

فکری بزرگ ذهن اش را آزار می داد که یک دفعه متوجه صدای خواهرش شد: بگو بله.

بی اختیار بله را گفت. صدای هلهله و شادی فضا را پر کرد. در یک لحظه با دیدن عروس سرش گیج رفت و بیهوشت شد.

وقتی به هوش آمد شروع به گریه کرد. مادرش کاری کرده بود که حتی دشمن هم نمی کرد؛ بتول دختر همسایه سرکوهشان را که سال ها بود با مادرش رفت و آمد داشتند برای او انتخاب کرده بود. در طول این سال ها هروقت این دختر را دیده بود دلش به حال او سوخته بود. بتول دختری بود که از نظر ذهنی مشکل داشت. چند روزی به حالت قهر به خانه نرفت بلکه بتواند همه چیز را به هم بریزد. یکی از همکاران وقتی در جریان قرار گرفت به او قول داد که کاری برایش انجام بدهد.

او گفت: ببین عباس تو هم خودت را به دیوانگی بزنی مشکل حل می شود. این طوری هیچ کس به تو کاری ندارد. خودبه خود طلاق دختره را می گیرند. عباس چند هفته ای از رفتن به سر کار خودداری کردو کارهایی از او سرزد که هیچ آدم عاقلی انجام نمی داد. ولی از گوشه و کنار شنید که همه می گویند: این طوری بهتر شد. دو تا دیوانه راحت می توانند با هم کنار بیایند و زندگی کنند. عباس از این که حرفش در دهان ها افتاده بود، به شدت عصبی بود. تا کی باید تحقیر می شد. بالاخره تصمیم خودش را گرفت. بعد از سال ها باید جلوی مادرش می ایستاد، احترام به مادر با تحت سلطه بودن فرق داشت. به سمت دادگاه خانواده رفت. اول باید تکلیف از دواج با همسرش را روشن می کرد، زندگی با یک زن بیمار برای او غیر ممکن بود.

#### تحلیل کارشناس

### روز نه امید عنصر گمشده رخدادهای تلخ

دکتر امان ...، قرائی مقدم – جامعه شناس و استاد دانشگاه

خودکشی از نگاه جامعه شناختی یک پدیده اجتماعی به شمار می رود. وقتی در جامعه با چنین حوادثی رو به رو می شویم باید زندگی شخصی افراد را مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم تا لایه های پنهان زندگی شان مشخص شود. وقتی یک فرد تصمیم می گیرد به زندگی خود پایان دهد، عوامل گسترده ای در زندگی اش دخالت داشته که سبب شده تنها راه نجات خود را

فیلم سیاهی به من نشان داد که از دیدن آن شوکه شدم. همسر مویکی از همکارانش به نام فرهاد با هم در ارتباط بودند. پسر م می گفت این فیلم را یک مرد در خیابان به او داده است.

■ **نفق حکم اعدام**
با شکسته شدن حکم اعدام مردی که متهم بود زن همکارش را آزار داده است، وی دیروز با حکم قضایی به زندان و تبعید محکوم شد.

#### پروندهای سیاه

رسیدگی به این پرونده از اوایل سال ۹۶ به دنبال شکایت یک مرد به نام احمد آغاز شد. وی که به پلیس آگاهی تهران رفته بود گفت: من و همسر ۳۵ ساله ام رویا صاحب دو فرزند هستیم اما از همان ابتدای زندگی با هم اختلاف داشتیم تا این که مدتی پیش همسر م قهر کرد و رفت من ناچار شدم خانه ای برای او اجاره کنم اما گاهی به خاطر فرزندان مان یکدیگر را ملاقات می کردیم.

وی ادامه داد: دوروز قبل پسر بزرگم از مدتی تصمیم گرفتیم به طور

خودکشی تصور کند.

عوامل اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی از مهم ترین عواملی است که افراد را به انتخاب خودکشی سوق می دهد. وقتی یک فرد دچار فرورختگی فرهنگی می شود تنها راه نجات خود از مشکلات زندگی را خودکشی می بیند و چنان چه تعداد این افراد در جامعه بیشتر شود قطعاً جامعه با پریشانی رو به رو می شود و شاهد حادترین رخدادها خواهیم بود.
در جوامعی که ارزش ها و هنجارهای اجتماعی و فرهنگی دچار تزلزل می شود و اعتیاد، طلاق و خیانت شیوع پیدامی کند، قطعاً خودکشی در میان افراد جامعه افزایش می یابد. معمولاً افرادی که به لحاظ تربیتی مهارت های لازم را فرا نگرفته اند و در محله هایی زندگی

## پشت پرده عجیب اعتراف دروغین به جنایت



هدف ضربات چاقو قرار نگرفته است و ادعاهای پسر جوان دروغ است اما پسر جوان بر قاتل بودن خودش اصرار می کرد.

#### ادعای دروغین

جواد وقتی دیدر از دروغش فاش شده است گفت که برای رهایی از سختی های داخل زندان این داستان را مطرح کرده است.

جواد به ماموران گفت: هم سلولی هایم از من کاری می کشیدندو مجبور بودم کارهای آن ها را انجام دهم چون هیچ راهی برای رهایی از این سختی ها نداشتم این داستان را مطرح کردم.

#### گفت و گو با زندانی دروغگو

جواد ۲۷ ساله که یک سارق تازه کار است می گوید به دلیل فرار از فشارها و بیگاری برای هم سلولی هایش این داستان را مطرح کرده و می خواهد که قاضی پرونده اش به او کمک کند.

#### سابقه داری؟

نه.

#### به چه جرمی زندانی شدی؟

زور گیری.

#### چرا؟

نیاز به پول داشتم و چون شرایط داخل خانه خوب نبود دست به دزدی زدم.

#### شرایط خانه چطور بود؟

پدر و مادر م طلاق گرفته بودند و بعد از مدتی از دواج های مجدد داشتند. در این مدت من همراه پدر و نامادری ام زندگی می کردم و شرایط داخل خانه برای من زیاد مساعد نبود و نیاز به پول داشتم به همین دلیل با یکی از دوستانم تصمیم به سرقت گرفتیم.

#### چرا به قتل دروغین اعتراف کردی؟

من به دروغ گفتم عذاب وجدان دارم و یک نفر را کشته ام چون داخل زندان مرا اذیت می کر دند و مجبور بودم کارهای هم سلولی هایم را انجام دهم و حرف زور می شنیدم و ظرف هایشان را می شستم. زندان آن قدر برای من سخت شده بود که هر روز راضی به مرگ خودم بودم و به دنبال یک راه برای رهایی از این شرایط بودم که این نقشه را طراحی کردم تا به بهانه اعتراف به قتل از زندان به اداره پلیس بروم.

#### چطور به داستان سرائی ات اعتراف کردی؟

وقتی پلیس متوجه شد که من دروغ گفتم، تصمیم گرفتم علت این داستان سرائی را اعتراف کنم تا شاید یک راه درست جلوی من بگذارند.

#### حرف آخر؟

من از کارهایی که کردم پشیمانم و بعد از آزادی از زندان دیگر کار خلاف نمی کنم چون زندان برای من یک کابوس است و هیچ وقت کاری نمی کنم که دوباره به آن جا بازگردم. از قاضی پرونده ام می خواهم به من کمک کند تا به زندان باز نگردم و همه اشتباهاتم را جبران می کنم.

### بررسی حوادث

# فیلم سیاه نسخه مرگ زن را پیچید



کردند اما با اعتراض وی به حکم صادر شده پرونده در دیوان عالی کشور تحت رسیدگی قرار گرفت و قضات دیوان حکم اعدام را شکستند.

#### دومین دادگاه

فرهاد با رهایی از مجازات اعدام بار دیگر در شعبه هشتم دادگاه کیفری یک استان تهران تحت محاکمه قرار گرفت.

وی گفت: رویا به من گفته بود مطلقه است. او بارها به من ابراز علاقه کرده بود و ما با هم قرار از دواج گذاشته بودیم. حتی او یک بار به خانه پدری من در شهرستان آمد تا با پدر و مادرم ملاقات کند. رویا خودش راضی به این رابطه بودو من به زور او را آزار ندادم.

#### تغییر مجازات

با این ادعا فیلم سیاه بار دیگر از سوی کارشناسان بررسی شد. وقتی روشن شد تجاوز به عنف صورت نگرفته، قضات وارد شور شدند و دیروز فرهاد را به صد ضربه شلاق و دو سال تبعید محکوم کردند.

می کنند که به لحاظ فرهنگی پایین هستند، جامعه با پدیده آنومی اجتماعی رو به روی شود.

اگر خودکشی در میان زنان و دختران رخ دهد باید از این نگاه مورد تحلیل قرار بگیرد که از دواج اجباری، نارضایتی از زندگی زناشویی، دلزدگی عاطفی و... عواملی است که آن ها را به این راه خطرناک تشویق می کند. در پرونده بسیاری از این زنان دیده می شود که آن ها از طلاق و جدایی ترس داشته اند و دست به خیانت و حتی قتل زده اند و چون در شرایط ناپایه سامانی از زندگی مشترک به سر می برده اند قدرت مدیریت بحران نداشته و نتوانسته اند در مقابل مشکلات زندگی تاب بیاورند از این رو هیچ راهکاری را برای خود تصور نکرده و خودکشی و پایان دادن به زندگی را انتخاب کرده اند.

### زن تنها در اسارت گروگان گیران شبرو

نکردند، آدم ربایان من را در نقاط مختلف شهر تهران می چرخانند.

زن جوان گفت: سرانجام دزدان حدود ساعت ۲۳ به من گفتند که نشانی خانه ات را بده تا توراپیاده کنیم و اگر نشانی اشتباه بدهی در همان محل با چاقو تکه تکه ات خواهیم کرد.

آن ها می گفتند ما تو را جلوی در منزل تان پیاده می کنیم و باید زنگ بزنی و وارد خانه شوی و اگر نشوی با چاقو تو را خواهیم زد. من هم از روی ترس نشانی دقیق خانه مان را به دزدان گفتم، آن ها مرا به در خانه رساندند و گفتند برو خدایت را شکر کن که تو را به باغی نبرده ایم و جلوی ۱۵ مرد نینداخته ایم و از تو فیلیم نگرفته ایم، الان به خانه ات برو تا ساعت یک شب مهلت داری بقیه پول را کارت به کارت کنی، اگر این کار را نکنی یا شکایت کنی نشانی خانه ات را می دانیم و روزگارت را سیاه خواهیم کرد.

#### بازداشت باند مخوف

با توجه به حساسیت موضوع گروهی از ماموران عملیات اداره پنجم پلیس آگاهی تحقیقات میدانی در این خصوص را آغاز کردند و در بررسی های میدانی تصویر نیمه واضحی از گردانندگان باند به دست آمدولی متأسفانه پلاک خودرو مشخص نبود.

با توجه به این که تصویر آدم ربایان مورد تایید زن جوان قرار گرفت، تحقیقات پلیسی وارد مرحله دیگری شد و کارآگاهان موفق شدند در پایش های اطلاعاتی راننده خودروی سمندی را که باتصور به دست آمده مطابقت داشت، شناسایی کنند.

در ادامه تحقیقات پلیسی مخفیگاه این مرد در محدوده خلایز بر شناسایی شد و تیمی از ماموران اداره پنجم مرد زورگیر را بازداشت کردند.

این مرد در بازجویی ها اقرار کرد با همسر موقتش و یکی از دوستانش سرقت را انجام داده اند.

خیلی زود زن تبهارک و سومین عضو باند بازداشت شدند و تحقیقات از آن ها ادامه دارد.

